

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبه جمعه

حضرت امير المؤمنين

سیدنا میرزا مسرور احمد ایدہ اللہ تعالیٰ بنصرہ العزیز

خلیفہ پنجم حضرت مسیح موعود و امام مہدی علیہ السلام

ایراد شدہ در ۰۹ جون ۲۰۲۳ / ۱۹ خرداد ۱۴۰۲

حضرت امیر المؤمنین خلیفہ پنجم مسیح ایدہ اللہ تعالیٰ بنصرہ العزیز پس از تلاوت تشهد، تَعُوذ و سورہ فاتحہ فرمودند:

رویدادہای ابتدایی کہ پس از مہاجرت رخ داد، عواملی کہ منجر بہ نبرد جنگ بدر شدند و اقداماتی کہ حضرت پیامبر صل اللہ علیہ و آلہ وسلم بہ مقابلہ با توطئہها و حیلہهای کافران مکہ انجام دادند بہ طور خلاصہ ذکر شد. قبل از جنگ بدر برخی از سراپا و غزوها رخ دادہ بودند. من اینها را بہ اختصار ذکر می‌کنم و سپس انشاء اللہ جزئیاتی را در زمینہ آمادگی کافران مکہ برای جنگ ذکر می‌کنم.

سریہ حضرت حمزہ رضی اللہ عنہ اولین سریہ ای بود کہ در رمضان سال اول پس از مہاجرت بہ مدینہ رخ داد. این سریہ توسط پیامبر اکرم ﷺ فرستادہ شد و بہ سریہ سیف البحر نیز معروف است. پرچم [این سریہ] سفید بود و ابو مرصد غنوی رضی اللہ عنہ آن را حمل می‌کرد. پیامبر اکرم صل اللہ علیہ و آلہ وسلم این سریہ را در ماہ رمضان سال اول پس از ہجری فرستادند و عموی خود حضرت حمزہ بن عبدالمطلب رضی اللہ عنہ را بہ عنوان رہبر این [سریہ] منصوب فرمودند. ۳۰ نفر مہاجرین از اہل مکہ ہمراہ آنان بودند. این افراد با عبور از مسیری بہ نام عیص بہ ساحل دریای سرخ

رسیده و با یک کاروانی که به رهبری ابوجهل از سوریه در حال بازگشت بود، روبرو شدند. عیص نام مکانی است در حدود ۳۰ کیلومتری شمال رابق که در اطراف ثنیه المرأ و در فاصله تقریباً ۲۴۰ کیلومتری مدینه قرار دارد. چاهی به نام زنابة العیص وجود داشت که دور تا دور آن را درختان افاقیا و غیره احاطه کرده بودند و به همین دلیل آن منطقه را عیص می‌نامیدند. اینجا خانه بنی سلیمان بود. کاروان‌های تجاری قریش در مسیر سوریه از این منطقه عبور می‌کردند. در هر صورت، هر دو طرف برای نبرد صف‌های خود را تشکیل دادند و در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. احتمال زیادی وجود داشت که جنگی رخ دهد، اما یکی از اعضای قبیله آنها موضوع را حل کرد و هر دو طرف بازگشتند.

سپس سریه عبیده بن حارث رضی الله عنه است. پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم در شوال سال اول هجری، حضرت عبیده بن حارث را همراه با ۶۰ نفر از مهاجران به سوی ثنیه المرأ در نزدیکی رابق اعزام فرمودند. در آنجا آنها با ابوسفیان و سواران ۲۰۰ نفر مواجه شدند. هر دو طرف چند تیر شلیک کردند، اما یک نبرد رسمی رخ نداد. حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه اولین کسی بود که در آن روز تیری شلیک کرد. پیش از این هرگز جنگی از طریق تیراندازی میان مسلمانان و کافران رخ ن داده بود. بنابراین، این اولین تیری بود که [مسلمانان] در تاریخ اسلام شلیک کردند که حضرت سعد رضی الله عنه به این کار افتخار می‌کرد. پس از آن، هر دو طرف به خانه‌های خود بازگشتند. ثنیه المرأ در شمال شرقی شهر رابق و در فاصله تقریبی ۵۵ کیلومتری و در فاصله ۲۰۰ کیلومتری مدینه قرار دارد.

در پی آن، سریه حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه است. این سریه در سال اول پس از هجرت اتفاق افتاد و بر اساس برخی نظرات در سال دوم هجری رخ داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حضرت سعد بن ابی وقاص را به امامت ۲۰ نفر منصوب

کردند و به آنان دستور دادند که از درهٔ خرار عبور نکنند و آنها پیاده راه افتادند، روزها پنهان می‌ماندند و شب‌ها به سفر می‌رفتند تا به خرار رسیدند. هدف آنها متوقف کردن کاروان تجاری قریش بود. اما هنگامی که این گروه به خرار رسیدند، متوجه شدند که کاروان از روز گذشته عبور کرده است. بنابراین آنها بدون هیچ برخوردی بازگشتند. در رابطه با خرار نوشته اند که به معنای آبی است که همراه صدای بلند می‌جوشد. خرار نام مکانی است در نزدیکی جحفه در منطقه حجاز واقع است.

سپس غزوهٔ ودان یا غزوهٔ ابوا است که در صفر ۲ هجری اتفاق افتاد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در سال دوم هجری قمری با ۶۰ تا ۷۰ مهاجر به سوی ابوا یا ودان حرکت فرمودند. طبق تاریخ نگار ابن سعد، این اولین غزوه ای است که خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در آن شرکت داشتند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در عدم حضور خود در مدینه، حضرت سعد بن عباده رضی الله عنه را به عنوان رهبر مدینه منصوب کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به قصد توقف کاروان تجاری قریش به ابوا رسیدند، اما قبل از رسیدن به آجا، آن کاروان رفته بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در آنجا با مخشی بن عمرو زمري، رئیس بنی زمره، پیمان صلح بستند. این پیمان مشتمل بر این بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به بنی زمره حمله نمی‌کنند و بنی زمره هیچ اقدامی در مخالفت با ایشان انجام نمی‌دهند یا پیوستن به هر نوع مخالفتی شریک نمی‌شوند. علاوه بر این، آنها به هیچ دشمنی در برابر ایشان [پیامبر] کمک نمی‌کنند. در این سفر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ۱۵ روز در خارج از مدینه ماندند. در مورد ودان نقل شده است که این مکان بین مکه و مدینه و در ۱۳ کیلومتری ابوا محل دفن مادر مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است. همچنین در فاصلهٔ حدود ۱۰۰ کیلومتری جحفه قرار دارد.

من نام‌های این مناطق را همراه با برخی جزئیات ذکر می‌کنم، زیرا برخی از احمدیان که برای عمره به این منطقه سفر می‌کنند، می‌خواهند پس از آشنایی با تاریخچه این مناطق، به این مکان‌ها سر بزنند. به این روش، آن‌ها با این مناطق آشنا می‌شوند.

غزوه بواط در ربیع الاول سال ۲ هجری قمری واقع شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت سعد بن معز را به عنوان امیر مدینه منصوب کردند و به همراه دو تن از اصحاب برای توقف کاروان قریش عازم شدند. این کاروان شامل امیه بن خلف به همراه صد نفر دیگر از قریش و ۲۵۰۰ شتر بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بواط نزدیک رضوی رسیدند، اما در آنجا با کسی روبرو نشدند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه بازگشتند. رنگ پرچم این غزوه سفید و پرچمدار آن حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه بود. در مورد بواط نوشته شده است که شامل دو کوه از قبیله جهینه است که در مسیر مکه و شام قرار دارد و در کنار آنها کوه معروف رضا قرار دارد. بواط در حدود ۱۰۰ کیلومتری مدینه قرار دارد.

غزوهٔ عشیره: پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم اطلاعاتی دریافت فرمودند که کاروان تجارتی از قریش از مکه حرکت کرده و مکیان تمام اموال خود را در این کاروان گذاشته اند. آنها قصد داشتند از این سود برای جنگ با مسلمانان استفاده کنند. از این رو در جمادی الاولی^۱ یا به روایتی دیگر در جمادی الثانی سال دوم هجری، پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم با ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر از مدینه روانه شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که به عشیره رسیدند، متوجه شدند که کاروان بازرگانی چند روز قبل از آنجا حرکت کرده است. عشیره نام ناحیه ای بود بین مکه و مدینه در نزدیکی ناحیهٔ ینبوع متعلق به بنی مدلج بود. پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم چند روزی در آنجا ماندند و با یاران بنی مدلج و بنی زمره پیمان صلح بستند و سپس به مدینه بازگشتند. این کاروان متعلق به قریش همان کاروانی بود که پس از بازگشت

از شام، پیامبر اکرم صل الله عليه و آله وسلم مجدداً به دنبال آن حرکت کردند که در نهایت به جنگ بدر منجر شد.

غزوه بدرالاولی! در مدت ده روز پس از بازگشت پیامبر اکرم صل الله عليه و آله وسلم به مدینه پس از غزوه عسیره، کرز بن جابر به چراگاهی در مدینه حمله کرد. پیامبر اکرم صل الله عليه و آله وسلم به دنبال او حرکت کردند. پیامبر اکرم صل الله عليه و آله وسلم حضرت زید بن حارثه رضی الله عنه را [به عنوان امیر مدینه] منصوب کردند. پیامبر اکرم صل الله عليه و آله وسلم به دره ای نزدیک بدر رسیدند که صفوان نام داشت. صفوان دره ای است نزدیک بدر. اما کرز بن جابر به سرعت جلو آمد و پیامبر اکرم صل الله عليه و آله وسلم نتوانستند به او برسند. به این غزوه بدرالاولی نیز می‌گویند. پیامبر اکرم صل الله عليه و آله وسلم سپس به مدینه بازگشتند. این را بدرالاولی می‌گویند زیرا لشکر مسلمانان به صفوان نزدیک بدر رسیدند. این همان مکانی است که در سیره الحلبیه آمده است. در مورد کرز بن جابر، حضرت میرزا بشیر احمد رضی الله عنه جزئیات زیر را نوشته است:

این حمله کرز بن جابر یک عمل کوچک یاغیانۀ بدوی نبود؛ بلکه قطعی است که او به نمایندگی از قریش علیه مسلمانان حرکت کرده بود و هدف خاصی داشت. در واقع، به احتمال بسیار زیاد به قصد آسیب رساندن به پیامبر اکرم صل الله عليه و آله وسلم آمده بود، اما با بیدار شدن مسلمانان، به سرقت شترهای آن‌ها مشغول شد و فرار کرد. این نیز نشان می‌دهد که قریش مکه قصد یورش به مدینه را داشتند تا مسلمانان را به کلی نابود کنند. همچنین باید به خاطر داشت که پیش از این به مسلمانان اجازه جهاد با شمشیر داده شده بود و در جهت دفاع از خود نیز شروع به کارگیری برنامه اولیه اقدام در این زمینه کرده بودند. با این حال، تا کنون عملاً هیچ ضرری از نظر ثروت و جان نداشته‌اند. اما یورش کرز بن جابر عملاً آسیبی به مسلمانان وارد کرد. به عبارت

دیگر، حتی پس از پذیرش چالش قریش، عملاً این کافران بودند که جنگ را آغاز کرده بودند.

سپس سربۀ عبدالله بن جحش رضی الله عنه بود. این سربۀ به سوی دره ای نزدیک مکه به نام نخله صورت گرفت. در این سربۀ آمده است که پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم در ماه رجب، حضرت عبدالله بن جحش رضی الله عنه را همراه با هشت نفر از مهاجران فرستادند. هیچ کس از انصار در میان آنها نبود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نامه ای به آنها دادند و دستور دادند که تنها پس از دو روز سفر باز کنند و دستورات داخل آن عمل شود، ولی هیچ کس مجبور نباشد [پس از خواندن آن] ادامه دهد. پس از گذراندن دو روز سفر، حضرت عبدالله بن جحش رضی الله عنه نامه حاوی دستورات آنان را باز کرد و خواند. در این نامه نوشته شده بود: «وقتی نامه مرا باز کردید و خواندید، باید به سفر خود ادامه دهید و به نخله که بین طائف و مکه است بروید و حرکت قریش را ببینید و ما را از آنها خبر دهید. وقتی حضرت عبدالله بن جحش رضی الله عنه این نامه را خواند، گفت: باید بشنوم و اطاعت کنم. سپس به همراهانش گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من دستور داده اند که به سمت نخله ادامه دهم و حرکات قریش را مشاهده کنم تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را از آنچه انجام می دهند آگاه کنم. ایشان مرا منع کردند که هر یک از شما را به همراهی خودم مجبور کنم. شما که آرزوی شهادت دارید می توانید با من همراهی کنید و هر که می خواهد برگردد.» اما هیچ کدام از آنها نرفتند و همه به سمت حجاز حرکت کردند. در طول راه، حضرت سعد بن ابی وقاص و حضرت عتبۀ بن غزوان رضی الله عنهما شتر خود را از دست دادند و هر دو در جستجوی آن جا ماندند و حضرت عبدالله بن جحش و بقیه همراهانش. ادامه دادند تا به نخله رسیدند. در آنجا از کنار کاروانی عبور کردند که کشمش و چرم و سایر اجناس تجاری قریش را حمل می کرد. این کاروان شامل عمرو بن حضرمی نیز بود. هنگامی که قریش مکه مسلمانان را

دیدند، ترسیدند. حضرت عکاشه بن محسن رضی الله عنه که سر تراشیده بود، پیشاپیش آمد. کافران با دیدن او راضی شدند و گفتند ترسی نیست زیرا این افراد صرفاً برای عمره می‌روند. سپس مسلمانان در مورد اینکه آخرین روز ماه رجب است با یکدیگر مشورت کردند.

آنها در نظر داشتند که اگر با آنها بجنگند و آنها را بکشند، در ماه حرام چنین می‌کنند. در غیر این صورت، اگر آنها منتظر بمانند، دشمن شبانه وارد مرز مقدس می‌شود و غیرقابل دسترس می‌شود. در نهایت همه متفق القول پذیرفتند که باید به کاروان حمله شود. تفصیل این واقعه قبلاً در اشاره به اصحاب ذکر شده است. حضرت واقد بن عبدالله تمیمی رضی الله عنه تیری به عمرو بن حضرمی زد و او را کشت. مسلمانان نیز دو نفر را اسیر کردند و نفر سوم موفق به فرار شد. پس از آن، حضرت عبدالله بن جحش رضی الله عنه شترها و دو اسیر را قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه آورد. هنگامی که حضرت عبدالله بن جحش رضی الله عنه وارد مدینه شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: من تو را در ماه حرام امر نکردم که سلاح به دست بگیری. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به شترها و اسیران محل اقامت دادند و از پذیرفتن غنایم خودداری کردند. برخی ادعا می‌کنند که هدف از این غارتگری بود، در اصل هدف غارتگری نبود. اگر چنین بود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از کار آنان تمجید می‌کردند. در عوض، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم کارهای آنها را نادرست می‌دانستند. از سوی دیگر، قریش نیز غوغایی به پا کردند که مسلمانان حرمت ماه حرام را زیر پا گذاشته اند. همچنین به دلیل اینکه مقتول، عمرو بن حضرمی، رئیس و هم پیمان عتبه بن ربیع، رئیس مکه بود، این حادثه خشم شدید قریش را برانگیخت و آنان را برای حمله به مدینه آماده کرد. حتی با اشتیاق و غیرت بیشتر از قبل. از این رو، جنگ بدر بیشتر ناشی از این تدارکات و احساسات دشمنی بود. این واقعه، بحث‌های بسیاری را در میان مسلمانان و کافران

برانگیخت. در پایان این وحی قرآنی نازل شد و موجب تسلی خاطر مسلمانان شد. خداوند متعال می‌فرماید:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ ۖ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ۖ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ ۗ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ ۗ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا

یعنی: از تو درباره کارزار در ماه حرام می‌پرسند، بگو کارزار در آن نارواست و بازداشتن از راه خدا و کفرورزیدن به خداوند و بازداشتن از مسجدالحرام [حج] و راندن اهل آن، در نزد خداوند نارواتر است، و فتنه شرک بدتر از قتل است، و اینان همچنان با شما کارزار می‌کنند تا اگر بتوانند.

با این حال، خداوند متعال آگاه بود که کافران به تلاش خود ادامه خواهند داد تا مسلمانان را از ایمان خود دور کنند. به همین دلیل خداوند متعال نسبت به آنچه پیش آمده اظهار ناراحتی نکرد. در طول تاریخ ثابت شده است که سران قریش در ماه‌های حرام نیز به همان اندازه تبلیغات جنایتکارانه خود را علیه اسلام انجام می‌دادند. در واقع از جماعت و سفر در ماه‌های حرام بهره می‌بردند و در گسترش نزاع و هرج و مرج فعال تر می‌شدند. علاوه بر این، با کمال بی‌شرمی، ماه‌های مقدس را تغییر می‌دادند تا از طریق باطل، خود را آرام کنند، عملی که از آن به عنوان «ناسی» یاد می‌کردند. بنابراین، چنین پاسخی مطمئناً موجب آسایش مسلمانان می‌شد، اما باعث سکونت قریش نیز شد. به وحی الهی هم پی بردند. در این مدت دو مرد از قریش نیز برای بازخرید اسیران خود وارد مدینه شدند. اما چون سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه و عتبه رضی الله عنه هنوز برنگشته بودند و پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم از خطر جدی افتادن آنها به دست قریش که به آنها رحم نمی‌کنند آگاه بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آزادی اسیران تا بازگشت آنها خودداری کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هنگامی که مردانم سالم به مدینه برگردند، مردان شما را آزاد خواهیم کرد». بدین ترتیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از بازگشت آن دو اسیر را پس از گرفتن دیه آزاد کردند.

غزوه بدرالکبری که قرآن کریم از آن به عنوان «یوم الفرقان» یاد کرده است. حضرت خلیفه اول مسیح رضی الله عنه می‌فرمایند: فرقان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر واقع شد که سران سرسخت و مقتدر دشمن از بین رفتند و مسلمانان پیروز شدند. حضرت خلیفه اول مسیح رضی الله عنه در مورد دیگری در تعریف کلمه فرقان می‌فرماید: «از قرآن آموختم که فرقان نام پیروزی است که موجب شکستن ستون فقرات دشمن و نیروی انسان می‌شود. این را به مناسبت جنگ بدر نشان دادند. از این جنگ با نام‌های بدرالثانی، بدرالکبری، بدرالعظمی و بدرالقتال نیز یاد می‌شود.

پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم مطلع شدند که ابوسفیان با کاروان تجاری قریش که شامل هزار شتر است از شام باز می‌گردد. این کاروان دارای ثروت زیادی از قریش بود. اگر فردی حتی مقدار کمی طلا داشته باشد، در تأمین مالی این کاروان مشارکت داشته است. گفته می‌شود که مقدار زیادی ثروت در آن سرمایه گذاری شده بود. این کاروان از ۳۰ تا ۴۰ نفر یا به روایتی ۷۰ نفر تشکیل شده بود. این همان کاروانی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به تعقیب آن رهسپار شدند و به عشیره رسیدند، اما کاروان از قبل به سوی شام در راه بود. پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم برای این غزوه در سال دوم هجری به جمادی الاول یا جمادی الاخر رهسپار شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از اطلاع از بازگشت این قافله، مسلمانان را دعوت دادند تا با خود حرکت کنند و فرمودند: این کاروان تجاری قریش است که بسیاری از اموال آنان را حمل می‌کند. بیرون بروید، چه بسا خداوند به شما غنایم عطا کند.» برخی از افرادی که عادت به جستجوی فرصت برای اعتراض‌ها دارند،

یا شاید کسانی که آگاهی ندارند، ادعا می‌کنند که مسلمانان پس از رفتن به مدینه شروع به غارتگری کردند. به عنوان نمونه ماجرای تعقیب و گریز این کاروان را ذکر می‌کنند. چنین ادعاهایی ناشی از ناآگاهی کامل، عدم آگاهی و ناآشنایی با شرایط جنگ در آن زمان است. عمل رهگیری کاروان تجاری قریش اصلاً قابل سرزنش نبود. جزئیات این واقعه را حضرت میرزا بشیر احمد در کتاب خود سیرت خاتم النبیین آورده است. او می‌نویسد:

راه افتادن برای رهگیری کاروان اصلاً ایرادی ندارد. دلیلش این است که اولاً این کاروان خاصی که مسلمانان برای تعقیب آن عازم شده بودند، یک کاروان معمولی نبود. هر زن و مردی از قریش در آن سهم داشتند. این نشان می‌دهد که در مورد این کاروان، قصد سران قریش این بوده است که از این سود برای جنگ با مسلمانان استفاده شود. تاریخ ثابت می‌کند که همین سود برای جنگ احد مورد استفاده قرار گرفت. به این ترتیب، رهگیری این کاروان جزء ضروری تاکتیک‌های جنگ بود. ثانیاً، رهگیری این کاروان‌های قریش نیز به طور کلی لازم بود، زیرا آنها مسلح بودند و از نزدیک مدینه می‌گذشتند. مسلمانان دائماً در معرض خطر آنها بودند و باید به این خطر پایان می‌دادند. ثالثاً این کاروان‌ها به هر کجا که سفر می‌کردند، قبایل عربستان را به شدت بر ضد مسلمانان تحریک می‌کردند و به همین دلیل وضعیت مسلمانان هر روز آسیب‌پذیرتر می‌شد. به این ترتیب، مسدود کردن عبور آنها بخشی از برنامه حفاظتی و دفاع شخصی آنها بود. رابعاً، معیشت قریش در درجه اول به تجارت بستگی داشت و به همین دلیل، رهگیری این کاروان‌ها وسیله‌ای عالی بود تا قریش را به خود بیاورد و آنها را از جنگ باز دارد و آنها را به سوی آشتی و صلح وادار کند.

برای جلوگیری از چنین جنگ‌هایی، امروزه برخی از کشورها تحریم‌هایی را اعمال می‌کنند، اما این تحریم‌ها نیز به ناحق و به شکل ناعادلانه اعمال می‌شود. به هر حال،

این اقدامی شبیه به اعمال تحریم بود. همچنین هدف از توقف این کاروان‌ها غارتگری آنها نبوده است، بلکه همان گونه که خود قرآن کریم به صراحت می‌فرماید، هدف مسلمانان از توقف کاروان‌ها در این مأموریت‌های ویژه، از روی رغبت ثروت نبوده است، در عوض، تلاشی برای کاهش رنج و زحمت در هنگام رویارویی با آنها [بر خلاف درگیر شدن در نبرد] بود.

به هر حال، پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم دو تن از یاران خود را به نام‌های طلحه بن عبیدالله و سعید بن زید رضی الله عنه فرستادند تا از این کاروان اطلاعاتی دریافت کنند. این دو همراه از مدینه حرکت کردند و پس از جمع‌آوری اطلاعات از کاروان و بازگشت به مدینه، اطلاع یافتند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم رفته اند. از این رو آن دو به سوی بدر به راه افتادند، اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را تنها زمانی که در جنگ بدر در حال بازگشت بود ملاقات کردند و به همین دلیل بود که این دو صحابی نتوانستند در جنگ شرکت کنند. جنگ بدر با این حال، پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم همچنان بخشی از غنائم جنگی را به آنها اختصاص داد.

از سوی دیگر ابوسفیان از جاسوسان خود خبر رسید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به همراه اصحاب خود برای حمله به کاروان‌های تجاری حرکت کرده اند. همچنین آمده است که ابوسفیان با شخصی برخورد کرد که به او خبر داد که پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم از همان ابتدا می‌خواست جلوی این کاروان را بگیرد و پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم منتظر بازگشت کاروان است. ابوسفیان با شنیدن این خبر ترسید و به مردی به نام زمزم بن عمرو غفاری پرداخت تا به سوی مکه حرکت کند و به او گفت که به مکه‌ها اطلاع دهد که محمد صل الله علیه و آله وسلم و یارانش برای حمله به یکی از کاروان‌هایشان حرکت کرده‌اند. از این رو زمزم به سرعت

به راه افتاد. هنگامی که این فرستاده ابوسفیان به مکه رسید، طبق عادت اعراب، به طرز وحشتناکی فریاد زد: «ای اهل مکه! محمد و یارانش برای حمله به قافله شما به راه افتاده اند. برو جلو و نجاتش بده!» در همان زمان، ابوسفیان به کسب اطلاعات زیرکانه ادامه داد و در حالی که از لشکر مسلمانان دوری کرد، به سفر خود ادامه داد. پس از رسیدن به چشمه بدر از کسی پرسید که آیا کسی را دیده‌ای که به اینجا آمده است؟ جواب داد دو نفر آمدند اینجا، شترهایشان را بسته و نزدیک تپه ای نشستند و رفتند آب بیاورند. ابوسفیان به جایی که شتران بودند رفت. در آنجا فضله شتر پیدا کرد. یکی را برداشت، شکافت و یک سنگ خرما پیدا کرد. چون این را دید گفت که این غذای یثرب است و فهمید که اهل مدینه نزدیک هستند. از این رو، به سرعت به کاروان خود بازگشت و با انحراف از مسیر معمول، آنها را از ساحل عبور داد. اینگونه بدر را از یک طرف ترک کرد و با عجله بیرون رفت.

در این باره، خواب عجیبی از عاتکه بنت عبدالمطلب دیده می‌شود و ثابت شد که رویای صادقانه است. خواب چنین است: عاتکه بنت عبدالمطلب، عمه پدری پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم و مادر ام المؤمنین، حضرت ام سلمه رضی الله عنها بود. در مورد پذیرش اسلام، هر دو روایت آمده است. به گفته برخی او اسلام را پذیرفته است، اما اکثریت بر این عقیده اند که او اسلام را نپذیرفته است. با این حال، سه روز قبل از اینکه فرستاده ابوسفیان، زمزم، به مکه برسد، خوابی دید که او را ترساند. برادرش عباس بن عبدالمطلب را صدا زد و گفت: برادر عزیزم! به خدا سوگند دیشب خوابی دیدم که متحجر شدم. من بیم آن دارم که بلا یا آزمایشی بر سر مردم شما بیاید. آنچه را که می‌خواهم به شما بگویم راز ننگه دارید.» در روایتی عاتکه به عباس می‌گوید: «اگر به من قول ندهی که این را به کسی نگویی، خواب را به تو نمی‌گویم، زیرا اگر قریش مکه از این خواب مطلع شوند، ما را به دردسر می‌اندازند و لعنت می‌کنند.» بخاطر این حضرت عباس رضی الله عنه به او وعده داد و سپس از او پرسید

که در خواب چه دیده است؟ عاتکه گفت: در خواب دیدم که مردی سوار بر شتری آمد و در دشت ابطح ایستاد (مکه و منی هر دو به ابطح معروف بودند و به منی^۱ نزدیکتر است) سپس با صدای بلند گفت. فریاد زد: ای مردم! در عرض سه روز به محل ذبح خود بروید.» عاتکه در ادامه می‌گوید:

سپس دیدم که مردم دور او جمع شده‌اند و او وارد مسجد شد، یعنی کعبه و مردم پشت سر او راه می‌رفتند و دیدم در حالی که هنوز مردم دور او جمع شده‌اند، شترش او را بر بام خانه کعبه برده است. سپس دوباره فریاد زد: ای مردم! ظرف سه روز به محل ذبح خود بروید.

سپس دیدم که شتر او را به قلّه کوه ابوقبیس برد. (نوشته است که کوه ابوقبیس قلّه کوهی برجسته در شرق مکه بوده است) از آنجا دوباره با صدای بلند ناله کرد. سپس سنگی را برداشت و از کوه پایین آورد. به محض اینکه به پایین رسید، سنگ به قطعات کوچکتر شکست. و هیچ خانه و منزل‌گاهی در مکه نبود که قطعه سنگی در آن نیفتد.» حضرت عباس رضی الله عنه با شنیدن این سخن به عاتکه گفت: «به خدا سوگند! این یک رویای بسیار مهم است! این را مخفی نگه دار و به هیچکس نگو.

پس از آن حضرت عباس رضی الله عنه از خانه عاتکه خارج شد و در بین راه با ولید بن عتبه که از دوستان عباس بود ملاقات کرد. با اینکه به خواهرش عاتکه گفته بود که به کسی نگو، اما خواب را به ولید ذکر کرد و به او گفت که به کسی نگو، اما وقتی چیزی آشکار شد نمی‌توان آن را پنهان کرد. ولید به نوبه خود به پدرش عتبه گفت و بدین ترتیب خبر خواب در مکه پیچید. اگر دو نفر همدیگر را ملاقات می‌کردند در مورد رؤیا صحبت می‌کردند. عباس رضی الله عنه می‌گوید: صبح روز بعد که برای طواف کعبه رفتم، ابوجهل با چند نفر از قریش نشسته بود. با دیدن من گفت: ای ابوفضل! (این لقب حضرت عباس رضی الله عنه بود) پس از اتمام طواف خود، به دیدن

من بیایید.» حضرت عباس در ادامه می‌گوید: «بعد از اتمام طوافم به دیدار ابو جهل رفتم. گفت: ای بنی عبدالمطلب! از چه زمانی پیامبران زن در میان شما ظاهر شدند؟» از او پرسیدم منظورش چیست؟ گفت: مردانی از شما ادعای نبوت کرده اند (یعنی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) اکنون زنان شما نیز ادعای نبوت کرده اند.

ابو جهل گفت: «این چه خوابی است که عاتکه دیده است؟» ابو جهل گفت: می‌گویند شخصی را دیدم که سوار بر شتری می‌آمد و در بالای شتری فریاد زد. و پس از آن سنگی از کوه به پایین غلتید.» سپس به روایت کل خواب ادامه داد. ابو جهل گفت: سه روز منتظر می‌مانیم تا ببینیم که آیا حوادث همان طور که در خواب ذکر شده است یا خیر؟ اگر محقق شود، خوب است، و اگر چنین نیست، در کعبه اعلامیه ای مکتوب می‌کنیم که در آن شما را دروغ‌گوترین افراد سرزمین عرب می‌نویسم.» عباس در ادامه می‌گوید: به خدا من مجبور شدم خواب را انکار کنم و به او گفتم عاتکه چنین خوابی ندیده است. پس از آن، همه از جمع خارج شدیم. غروب وقتی به خانه برگشتم، همه زنان قبیله بنی عبدالمطلب نزد من آمدند و گفتند: آن مرد بدبخت و خبیث ابتدا همه جور اتهامات را به مردان ما زد و تو هیچ اقدامی نکردی، حالا او شروع کرده است به بدگویی از زنان شما و تو در سکوت به او گوش می‌دهی و او را تکذیب نمی‌کنی. حس شرافتت کجاست؟» اینطور زنان قبیله‌اش عصبانیش کردند. حضرت عباس در ادامه روایت می‌کند: در این باره گفتم: به خدا سوگند من دقیقاً همین کار را کردم و معتقدم هیچ ظلمی بزرگتر از این نیست، پس به خدا سوگند نزد او خواهم رفت و اگر چنین گفت. کارش را تمام می‌کنم تا انتقام شما را بگیرم.» حضرت عباس رضی الله عنه در ادامه می‌گوید: «در روز سوم پس از خوابی که عاتکه دیده بود، صبح خانه ام را ترک کردم و حالم در حال بود. از عصبانیت شدید و قصد انتقام برای اشتباهی که در آن روز انجام داده بودم. چون وارد مسجد شدم ابو جهل را دیدم که اندامی لاغر و زبانی تیز داشت. به خدا سوگند به سمت او رفتم تا باز هم مثل گذشته حرفی بزند و در نتیجه

انتقام بگیرم. ولی ابوجهل را دیدم که به طرف در مسجد یعنی کعبه دوید. در آن هنگام با خود فکر کردم که او را چه شده است، لعنت خدا بر او چه آمده است؟ آیا از ترس می‌دود که مبادا من بد به او بگویم؟» اما واقعیت این بود که او صدای بلند زمزم بن عمرو غفاری را شنیده بود که من نشنیده بودم و زمزم در حالی که بر شتر سوار شده بود با صدای بلند ندا می‌داد. وسط دره بینی و گوش شترش را بریده بود و زین خود را برگردانده و جامه را پاره کرده بود و می‌گفت: «کاروان، کاروان! (به عبارت دیگر نجات قافله آنها را می‌خواست). این کاروان به سرکردگی ابوسفیان کالاهای تجاری شما را حمل می‌کند و محمد صلی الله علیه و آله و یارانش به آن حمله کرده اند. هر چه زودتر به آنها برسید، اما فکر نمی‌کنم بتوانید به موقع به او کمک کنید.» عباس رضی الله عنه در ادامه می‌گوید: «ما هر دو آنقدر درگیر این ماجرای جدید شدیم که پیش آمده بود. قادر به توجه به موضوع قبلی نبودند.» نوشته اند که چون قریش بانگ زمزم را شنیدند، خشمگین شدند و مردم خود را برای جنگ آماده کردند. گفتند: محمد صل الله علیه و آله وسلم و یارانش گمان می‌کنند این کاروان مانند کاروان تجارتی ابن حضرمی است. مطمئناً اینطور نیست. به خدا سوگند به زودی خواهند فهمید که چنین نیست.

قافله عمرو بن حضرمی و کشته شدن او به دست مسلمانان پیشتر در مورد غزوه عبدالله بن جحش ذکر شد که مسلمانان به راحتی توانستند ابن حضرمی را بکشند و اموال و دارایی‌های او را تصرف کنند. به هر حال، اکنون قریش مکه مقدمات جنگ را آغاز کردند و اهل آن یا شخصاً به جنگ می‌رفتند و یا شخصی را از جانب خود می‌فرستادند و مخارجشان را می‌پرداختند. یکی از رؤسایشان گفت: آیا به محمد و یارانش که از ایمان ما روی گردانده اند و نیز اهل یثرب اجازه می‌دهید در اموال ما تصرف کنند؟ مال و آذوقه من در دسترس هر که به آنها نیاز دارد است!» به همین ترتیب، مردم ۲۰۰ دینار و دیگران ۳۰۰ دینار، ۵۰۰ دینار و غیره می‌دادند و می‌گفتند

هر کجا و هر کجا که بخواهند می‌توانند خرج کنند. عده ای ۲۰ شتر برای جنگ پیشکش کردند و برخی دیگر تمام خرج خانه کسانی را که عازم جنگ بودند به عهده گرفتند. کسانی که نمی‌توانستند شخصاً در نبرد شرکت کنند، با پرداخت تمام هزینه‌های خود از شخص دیگری حمایت می‌کردند تا به نبرد بروند. به این ترتیب ظرف دو سه روز مقدمات نبرد آنها کامل شد.

در اینجا لازم به ذکر است که با وجود اینکه ایشان اعلام کرده بود که فوراً به آنجا برسند، اما آنها دو یا سه روز صرف آمادگی کامل برای نبرد کردند. تلاش آنها برای تدارک نشان می‌دهد که کافران مکه در حقیقت به دنبال بهانه ای برای درگیری مناسب با مسلمانان بودند. اگر قصدشان صرفاً محافظت از قافله بود، با شنیدن این خبر بلافاصله به آنجا می‌رسیدند. هر سلاحی که می‌توانستند در دست بگیرند، آن را می‌گرفتند و به آنجا می‌رسیدند. اما اینطور نبود، به جای حفاظت از کاروان، خود را برای نبرد آماده می‌کردند.

در رابطه با رؤسای قریش نوشته شده است که پنج رؤسای امیه بن خلف، عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع، زمعه بن اسود و حکیم بن حزام با پرتاب تیرهای خود بسیار به دنبال این بودند که مشخص کنند آیا باید به جنگ بروند یا نه. تیری را کشیدند که نشان می‌داد برای جنگ نمی‌روند، به عبارت دیگر، تیری که انتخاب کردند همان تیری بود که روی آن نوشته شده بود که برای جنگ بیرون نروند. و لذا همه به اتفاق تصمیم گرفتند که به جنگ نروند، اما ابوجهل نزد آنها آمد و اصرار کرد که بروند. عقبه بن ابوعبیده و نظر بن حارث از ابوجهل حمایت کردند و از دیگران اصرار کردند که به جنگ بروند. غلام عتبه و شیبه گفت: به خدا سوگند شما برای جنگ بیرون نمی‌روید، بلکه هر دو به سوی مکان هایی می‌روید که در آنجا کشته می‌شوید. پس از آن، هر دو

تصمیم گرفتند به جنگ نروند، اما ابوجهل آنقدر اصرار کرد که در نهایت هر دو تصمیم گرفتند با دیگران همراه شوند و سپس در طول سفر برگردند.

جزئیات بیشتر در مورد تدارک کافران برای جنگ، خروج آنها و حوادث مختلف در این زمینه، انشاءالله در آینده ذکر خواهد شد، زیرا جزئیات در این مورد بسیار زیاد است.